

جهانی شدن^۱ و ابعاد آن

یعقوب سلامتی

مقدمه

این روزها شاهد بحث‌های گسترده و داغ جهانی شدن هستیم. نویسندگان بسیاری آن را از زوایای مختلف نقد و بررسی می‌کنند. به راستی پدیده و یا شاید به بیان بهتر، فرایند جهانی شدن از کجا پیدا شد و به دنبال چیست و آثار و پیامدهای آن بر جوامع امروز کدام است؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها، نیازمند آن هستیم که به مفهوم جهانی شدن از دیدگاه‌های مختلف پی ببریم. همان‌طور که می‌دانید انقلاب تکنولوژی و رشد و توسعه بسیار سریع دانش، مخصوصاً در عرصه اطلاعات و ارتباطات، جهان را در مرحله‌ای قرار داده که به عصر انفجار اطلاعات معروف شده است. کوچک‌تر شدن دنیا و سخن از دهکده جهانی این واقعیت را نشان می‌دهد که به‌راستی دنیا با اوضاع و ویژگی‌های موجود کنونی نمی‌تواند در داخل مرزها محدود و محصور شود. از سوی دیگر تبدیل دنیای چند قطبی به تک قطبی، استقرار و انباشته شدن سرمایه‌ها در دنیای شمال و تضعیف و چپاول دنیای جنوب؛ باز ساخت اصطلاحات «توسعه یافتگی و توسعه نیافتگی»^۲ در شکل‌های گوناگون، دنیای سرمایه داری را به سوی رویکردی آگاهانه و

1. Globalization

۲. بیش از نیم قرن است که بیشترین کوشش و تلاش کشورهای جهان سوم متوجه فرآیند توسعه است. تلفیقی از

هدف‌دار به نام جهانی کردن (مرکز و پیرامون) در مقابل جهانی شدن کشانده تا جایی که اندیشمندان غربی ادعای آن دارند که دموکراسی بانی و باعث این فرایندها شده، غافل از اینکه این دو اصطلاح به کلی معنایی مغایر با هم دارند. همان‌طور که ذکر شد، جهانی کردن طرحی است هدف‌دار برای تعمیم دادن الگوی غربی بر سایر کشورها که به بدبختی و فقر و نابرابری در توزیع درآمدها و ثروت می‌انجامد، در حالی که جهانی شدن فرایندی محسوب می‌شود که حاصل پیشرفت‌های گوناگون بشری است و دولت‌ها خواه و ناخواه باید بدان ببینند. به عبارت دیگر، دنیای شمال و جنوب^۱ مجبورند خود را با آن همگام سازند، ولی در جریان همراهی با این فرایند، احتمال آن می‌رود که برخی دولت‌ها بتوانند در درون جهانی شدن، به امر جهانی کردن نیز بپردازند.

در فرهنگ‌های زبان، سه معنا برای صفت جهانی شدن ذکر کرده‌اند: «کلی یا جهان‌شمول، گرد مثل توپ یا کره، مقولات مربوط به کره زمین» لذا در این مفهوم، مصدر جهانی شدن با معنای اول بیشتر در ارتباط است. معنا و مفهومی که در حال حاضر در نوشتارها و گفتارهای علوم انسانی از آن مراد می‌شود، بر تحولی همه‌جانبه دلالت دارد

شرایط داخلی و خارجی در این کشورها هنوز هم به تأثیر خود بر بازده کوشش‌های توسعه یافته ادامه می‌دهد. در همین اواخر بود که انجمن توسعه تشکیل یافت و سیاست‌های نئولیبرال به عنوان عامل رشد کشورهای کمتر توسعه یافته مطرح گشت و نهایتاً برنامه آتی توسعه معلوم شد. بحث این است که ملت‌ها نیاز به وادار کردن دولت‌ها برای شروع اصلاحات در بازار دارند تا از پتانسیل رشد بازارهای جهانی بهره‌مند گردند. برای بخش اعظم قرن بیستم، اکثریت قاطع جمعیت جهان که در ملل در حال توسعه زیست می‌کنند، تجربه و رفاه اقتصادی را همانند مردم ملل توسعه یافته کسب نکردند. اکنون سؤال این است که: علی‌رغم مبالغه زیاد سرمایه که در جهان و در هر سال تولید می‌شود، چرا بسیاری از کشورهای کمتر توسعه یافته همچنان فقیر، کمتر توسعه یافته یا توسعه نیافته ماندند؟ از اواسط قرن بیستم، وقتی بسیاری از کشورهای کمتر توسعه یافته رسماً استقلال ملل خود را به دست آوردند یا رشد توسعه مواجه شدند. در اغلب موارد توسعه اقتصادی هدف بسیاری از کشورهای کمتر توسعه یافته محسوب می‌شد و این کشورها خود را برای نیل به آن در قرن بعدی ناتوان می‌پنداشتند. آنچه کشورهای جنوب به طور مشترک دارند، سبقت جستن بر اختلافات و تفاوت‌های شان است و به آنها هویت مشترک و انگیزه کارگروهی برای دستیابی به اهداف مشترک را می‌بخشد... عامل اصلی که موجب پیوند این کشورها به مردم جنوب می‌شود: در تمایلات آنها برای فرار از فقر و توسعه نیافتگی است.^۲

توسعه (یافتن آن) مشکل جهانی است و تنها به ملل فقیر محدود نمی‌شود. برخی از ملل توسعه یافته صنعتی، همچنان توسعه یافته باقی می‌مانند. (برای اطلاع بیشتر ر. ک: اقتصاد سیاسی بین الملل).

۱. بخش اعظم مسائل مهم و جالب اقتصاد سیاسی بین المللی در مورد اصطلاحات «روابط شمال - جنوب» دور می‌زنند. شمال برای ملت‌هایی به کار می‌رود که تدریجاً رشد و توسعه یافتند و بعد تا اندازه‌ای به سوی سرمایه داری رشد کرده‌اند. واژه جنوب مللی از جهان را در بر می‌گیرد که فقیرتر و کم توسعه یافته‌ترند و اکثراً مستعمرات سابق کشورهای «شمال» هستند. بنابراین، شمال - جنوب، در اقتصاد سیاسی بین المللی کوتاه شده واژه‌های غنی - فقیر توأم با تفاوت‌هایی در سرمایه است که منجر به تفاوت‌های بیشتری در قدرت، اقتدار و نفوذ شده است.

که نه تنها بُعد جغرافیایی کره زمین را در بر می‌گیرد، بلکه بر همه ابعاد زندگی انسان اثر می‌گذارد. به دیگر سخن، ما با پدیده‌ای روبرو هستیم که در سراسر جهان گسترده شده است و هر روز ابعاد تازه‌ای به خود می‌گیرد. شاید بتوان گفت که بستر و زمینه این کار آماده شده است، ولی بسیاریند مللی که هنوز امکانات و ظرفیت پیوستن به پدیده جهانی شدن را در خود ندارند. این یکی از مصایب و ایرادات جهانی شده است و اگر با اندکی تأمل به این مسئله بنگریم، می‌توانیم به بی‌عدالتی در توزیع ثروت و امکانات در جهان معاصر پی ببریم. به هر حال کاری نمی‌توان کرد؛ یا باید بدان پیوست و از مزایای آن (و شاید از پیامدهای سوء آن) برخوردار شد و یا اینکه از غافل‌های عقب ماند که در حال حرکت است و در پشت سر ماندن نیز کوله باری از مشکلات و معایب را در بر دارد. با این حال بسیاری از کشورها هنوز به جهانی شدن اقتصاد، فرهنگ و... به دیده تردید می‌نگرند. دولت‌ها می‌باید برای اطمینان یافتن از چگونگی، معایب و مزایای آن، به مطالعه عمیق در این مورد پردازند.

گروهی از اندیشمندان و نظریه پردازان، به پیشینه تاریخی جهانی شدن در دهه‌های سده بیستم توجه دارند و چگونگی پیدایش آن را مطالعه می‌کنند. به نظر این گروه، ریشه جهانی شدن را در سده هجدهم می‌توان یافت. اینان معتقدند که پس از جنگ جهانی اول و پایان یافتن نظام تک قطبی اروپایی و به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم و نیز تغییر شکل استعمار، این باور پیش آمد که عصر تازه‌ای در روابط بین‌المللی مبتنی بر برابری واحدهای سیاسی (دولت‌ها) آغاز شده که پشتوانه آن نظام جامعه جهانی و قانون مندی روابط بین‌المللی است.

در آستانه هزاره سوم، جهان به واحدهای سیاسی (کشورهای) متعدد تقسیم شده است که با آنکه هر یک از آنها به مثابه یک واحد مستقل عمل می‌کنند، بر هم تأثیر متقابل دارند و در پاره‌ای موارد نیز یکدیگر را تقویت می‌کنند. در این میان جهان سرمایه داری در پی انقلاب صنعتی و نیاز به بازار، با هدف فراهم آوردن بسترهای لازم و حیات بخش برای خود، از ارتباطات در جهت حذف موانع اجتماعی و اقتصادی موجود، نهایت استفاده را کرده و می‌کند و می‌کوشد به وسیله آن سلطه‌اش را بر جهان تحکیم بخشد. پس از جنگ جهانی دوم، روابط بین‌المللی متأثر از عوامل و داده‌های تازه‌ای گشت و جهان شاهد ظهور بازیگران جدید (دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی) در عرصه بین‌الملل شد. شمار سرزمین‌های دارای حاکمیت ملی و استقلال سیاسی از ابتدای سده بیستم روند فزاینده‌ای به خود گرفت و حقوق بین‌الملل نیز آن را مورد حمایت قرار داد،

در سال‌های ۱۹۰۶، ۱۹۲۶، ۱۹۴۶ و ۱۹۶۶ به ترتیب به ۵۲، ۷۲، ۸۲، ۱۳۹ کشور بالغ گردید. در پایان این سده، تعداد این گونه واحدهای سیاسی به ۲۱۲ رسید، سازمان‌های غیردولتی، تنوع و تعدد بی سابقه‌ای یافتند و تأثیر آنها نیز به همان اندازه بر تصمیم‌گیری‌های دولت‌ها افزایش یافت. سازمان‌های دولتی بین‌المللی مانند سازمان ملل متحد و ارکان آن و هم‌چنین سازمان‌های تخصصی وابسته به آنها نیز جریان جهان شدن را سرعت بخشیدند. اوج این حرکت به سوی رفتارها و عملکرد جهانی را می‌توان در پیدایش و تصمیمات سازمان تجارت و تعرفه (گات) مشاهده کرد.

برخی دیگر از اندیشمندان، علل دیگری برای پیدایش جهانی شدن جست‌جو می‌کنند. به‌نظر دسته دوم، آرمان نئولیبرالیسم^۱ در صدد است جهانی شدن را تنها منحصر به مسائل و امور اقتصادی و نقش آفرینی بازار در این مجموعه نداند. با توجه به این دیدگاه، ابتکارات تازه‌ای باید در زمینه سیاست صورت پذیرد. این در حالی است که این عده از سوی اندیشمندان چپ و راست مورد انتقاد قرار گرفته‌اند، اما حقیقت انکار نشدنی این است که «دولت-ملت‌ها»^۲ هم‌چنان اصلی‌ترین بازیگران روابط بین‌الملل شناخته می‌شوند و حقوق بین‌الملل نیز به طور سنتی بر آن صحنه می‌گذارد و با روند جهانی شدن نیز تغییر عمده‌ای در این وضع پدید نیامده است.

اصطلاح جهانی شدن از دهه ۱۹۹۰ بر زبان‌ها افتاد و در طول دهه گذشته، مطالعات فراوانی در مورد موضوع کلی جهانی شدن انجام گرفته و به اندازه‌ای برجسته و مطرح شده که از مطالعات سنتی روابط بین‌الملل راهی به بیرون زده است. در واقع، این رشته فریاد کسانی است که از حقارت رشته روابط بین‌الملل داد می‌زنند مبنی بر اینکه سیاست‌های جهانی یا جامعه جهانی به جای آن نشسته است. کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل متحد در بیانیه‌ای از رهبران جامع اقتصادی می‌خواهد تا تلاش مضاعفی در ایجاد جهانی شدن برای همه مردم جهان به عمل آورند. سازمان ملل هدف از این نوع برنامه‌ها را حل اختلاف جهانی مبتنی بر عقاید، ارزش‌ها و معیارها با تکیه بر احترام به فرهنگ‌ها و جوامع می‌داند.^۳

جهانی شدن و روابط بین‌الملل

به‌دلیل نبود یک اتفاق نظر در مورد ماهیت جهانی شدن، تأثیر آن بر نظریه‌پردازی روابط

1. Neo _ liberalism

2. State _ Nations

3. _ http:// WWW. globalexchange. org

بین الملل می‌تواند به چند روش مختلف فهمیده شود. به‌کارگیری طرح‌های تحلیلی که در این زمینه استاندارد هستند، چنین به نظر می‌رسد که جهانی شدن ممکن است بر ماهیت عاملان یا بر محیطی که در آن خود را پیدا می‌کند تأثیر بگذارد. شاید فرایندهای زندگی بین المللی یا ساختارهای^۱ آن را تغییر دهد. به خاطر اهداف تفسیر مقدماتی و به‌وسیله به‌کارگیری طبقه‌بندی‌های قراردادی روش‌های علمی، تأثیر بالقوه جهانی شدن ممکن است بر حسب معنای آن برای دیدگاه رئالیست، جامع‌گرا و ساختارگرا از موضوع برآورد شود.^۲

بیشتر مطالب در مورد جهانی شدن توجه خود را به نقش همکاری‌های فراملی در ایجاد بازار جهانی و سیستم تولید، به سرمایه‌بازار در ایجاد سیستم مالی جامع و به نهادهایی چون صندوق بین المللی پول^۳ در ارائه دیدگاه خاص در مورد نقش دولت‌ها در اقتصاد بین المللی معطوف می‌دارد. در این روش‌های متنوع، بار دیگر جهانی شدن نقش و پرسش‌بازیگر را در روابط بین الملل مطرح می‌کند. به عنوان بخشی از پارادایم پلورالیست^۴، جهانی شدن شاید به عنوان حالت تشدید یافته شرایط وابستگی داخلی، با تمامی اجتماعات تحول یافته که از چنین شرایطی نشأت می‌گیرند، درک شود. نهایتاً، جهانی شدن ممکن است به عنوان بخشی از پارادایم معین شده یک ساختارگرای، مورد بحث و بررسی قرار گیرد. در نگاه اول، این به معنای بازسازی محیطی است که در آن دولت‌ها عمل می‌کنند، اما مثل بسیاری از بافت‌های موجود و وابسته و نظریه نظام‌های جهانی، چنین استدلال می‌شود که دولت‌ها با توجه به موقعیت شان در نظام سرمایه‌داری جهانی تشکیل شده‌اند، اهمیت دیدگاه ساختارگرای فراتر از تنها یک تحول محیطی است.

به طور خلاصه، در ابتدا استقرار جهانی شدن در نظریه روابط بین الملل معاصر صرفاً چنین نمود می‌یابد که متضمن ارزیابی بخشی از این طرح نظری است که در آن جهانی شدن بیشترین تأثیر را دارد. آیا جهانی شدن، ساختارها و فرایندها و یا بازیگران روابط بین الملل را تغییر می‌دهد؟

۱. اگر توافقی در زمینه کسب معنای مشترک در فرهنگ جهانی وجود داشته باشد نمی‌توان از یکپارچگی فرهنگ جهانی سخن گفت؛ زیرا جهانی شدن یک روند است و نظام جهانی یک ساختار؛ جهانی شدن روندی یکطرفه نیست، مبدأ مشخصی ندارد و تأثیرش نیز در همه جا یکسان نیست.
۲. لیتل و اسمیت ۱۹۹۱.

3. International Monetary Fund (LMF)

4. Pluralist = کثرت‌گرای

پیچیدگی مسائل مربوط به جهانی شدن در بعضی حوزه‌های تئوریک بین الملل با هم برخورد پیدا می‌کند، اما ارتباط آنها اغلب ضمنی می‌ماند و کمتر ذکر می‌شود. با توجه به اقتصاد سیاسی بین الملل، جهانی شدن سؤالات کلیدی را در باره ارتباط بین حوزه‌های سیاسی و اقتصادی و اینکه آیا آنها می‌توانند سریع از هم متمایز شوند ایجاد می‌کند. در بعضی نوشته‌ها مفهوم دوگانه‌ای وجود دارد که جهانی شدن اقتصادی به داخل حوزه سیاسی نفوذ خواهد یافت و آن سازمان اجتماعی و سیاسی روندی را طی خواهد کرد که اقتصاد تاکنون طی نموده است. برعکس، دیدگاه ثابتی وجود دارد که خودش در عرف لیبرال، بحث محوری است که حوزه اقتصادی و سیاسی از هم جدا هستند و به حرکت‌های متفاوتی پاسخ می‌دهند. در شرحی که به وسیله پولانی خیلی مشهور شد (۱۹۴۴) و حالا در بین بیشتر مباحثه‌های جهانی شدن یک الگو و مثال است، دو مورد به طور منطقی به هم مربوطند و به عنوان بخشی از حرکت دوگانه محسوب می‌شود. سیاست به عنوان تصحیح کننده بی اعتدالی بازار آزاد و یک شکل حمایت اجتماعی است. مفاهیم ضمنی در اینجا به صورت پیش‌گویی است که هیچ پیشرفت طولی در جهانی شدن وجود ندارد، اما در عوض تمایلات نئولیبرال در سیاست اقتصادی نهایتاً به وسیله استراتژی‌های سیاسی مدافعانه دوباره کنترل خواهد شد. بدین طریق، تغییرات مورد منازعه جهانی شدن در قلب بیشتر مباحث جالب در اقتصاد سیاسی بین المللی قرار می‌گیرد.^۱

با توجه به پیچیدگی موافقت نامه‌های جهانی شدن، نامناسب است که یک چنین اشتراک نظری بتواند تعریفی از موافقت نامه و راه حل‌ها را ارائه نماید. اگر دلیل دیگری در میان نباشد، این اختلاف عقیده ضرورت جهانی شدن به عنوان مطالعه‌ای در درون مجموعه رشته‌های جداگانه مانند جامعه‌شناسی، اقتصاد، اقتصاد سیاسی بین المللی، مطالعات فرهنگی و ارتباطی، جغرافیا، علوم سیاسی و روابط بین الملل و موارد دیگر را نشان می‌دهد. هر یک از این رشته‌ها برنامه خاص خود را می‌طلبند و بدون این برنامه، تثبیت آن رشته مشکل می‌گردد.

به هر شیوه‌ای که جهانی شدن به وجود آید، برای فهمیدن ما در مورد روابط بین الملل، این واژه دارای معانی ضمنی می‌باشد. به طور کلی، برخی از متون ادبیات جهانی شدن، بر این ادعا هستند که فاصله میان کشورها کاسته می‌شود و در نتیجه، آنچه

به صورت بین المللی است، به تدریج اصلاح می شود. از بعد دیگر، توجه کمتری به تحول محیطی صورت می گیرد که دولت را تغییر شکل می دهد. بر این مبنای، حتی اگر ما به روابط بین دولتی ادامه دهیم، روابط دیگری میان انواع کشورها را خواهیم داشت. به سخنی دیگر، این مباحث مفاهیم مناسب و مطمئنی برای رویکرد ما و تعریف موضوع روابط بین الملل ارائه خواهند داد.

ثوری های روابط بین الملل مدت ها است که عقیده نظم بین الملل را ثبات می بخشند و با فعالیت های تاریخی حاکمیت، جنگ، توازن قدرت، حقوق بین الملل و نقش ابرقدرت ها آن را توصیف می سازند (بول ۱۹۷۷). وظیفه ثوری روابط بین الملل معاصر تشخیص دادن سطحی است که نظم در آن متحول شده است و نشانه های آن به وسیله اندیشه جهانی احاطه گشته است. بنابراین، تا چه اندازه ما می توانیم در نظم جهانی شده زندگی کنیم و ویژگی های اصولی آن کدامند؟ چگونه این نظم به جهان راه یافته است؟ آیا به عنوان نظم خارجی که به کشورها تحمیل می شود و سیاست های آنان را تحلیل می کند، می تواند درک شود؟ آیا نظم بین الملل انعکاس و بازتابی از تحولات دولت و فعالیت های آن است که تاکنون در دست اقدام بوده است؟

از سوی دیگر، سایر نظریه پردازان، رابطه مثبت و پویایی میان جامعه بین الملل کشف کرده اند:

«بنابراین، این موضوع باور نکردنی است که جامعه جهانی و جامعه بین الملل تنها می تواند دست به دست هم توسعه یابند. یک جامعه بین الملل نمی تواند بدون حمایت عناصر فرهنگ «جهانی» توسعه، در سطح ابتدایی توسعه یابد... برعکس، یک جامعه جهانی نمی تواند پدیدار شود مگر از سوی چارچوب سیاسی ثابت مورد حمایت قرار گیرد و نظام دولت تنها می تواند برای انجام آن به صورت داوطلب در آید»!

بدین طریق، با جهانی شدن می توان ارتباط برقرار کرد. جامعه بین المللی خودش قابل قبول هست و می تواند آینده پیدایش فرهنگ جهانی «بشر» را در مقابل جامعه بین کشوری تغییر دهد. بدین وسیله کشورها، جامعه بین المللی و جامعه جهانی ابزارهایی برای ایجاد پویایی پیچیده هستند. با قدری تأمل ذهنی، ما می توانیم مفاهیم جامعه بین الملل و توانایی جامعه جهانی، ایجاد کارهای معیاری را در درون کشورها کشف کنیم.

جهانی شدن و دولت‌ها

در بحث گذشته اشاره شد که جهانی شدن، ساختار کشورها را تغییر می‌دهد. کشور، کامل‌ترین سازمان متشکل سیاسی، مهم‌ترین عضو جامعه بین‌المللی و به منزله یک نهاد حقوقی، و عامل برقراری روابط بین‌الملل است. کشور یا دولت از اجتماع دائم و منظم گروهی از افراد بشر که در سرزمین معین و مشخصی، به طور ثابت سکونت گزیده و مطیع یک قدرت سیاسی مستقل هستند، تشکیل یافته است. بنابراین، کشور از سه عنصر اصلی تشکیل می‌شود: سرزمین معین، جمعیت و حکومت یا نهاد سیاسی. اگر قرار باشد جهانی شدن، مرزها را در هم شکند، یکی از عناصر اصلی و ذاتی کشور (قلمرو یا مرزهای جغرافیایی و سیاسی) یعنی عنصر مادی آن از این گزینه حذف می‌شود و این تناقضی را در روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل ایجاد می‌کند. طبیعی است که حقوق بین‌الملل در این میان لطمه دیده و یا باید تغییر جهت دهد و در تعریف کشور، بازبینی و تجدید نظر شود، در غیر آن صورت، نوعی آنارشی و هرج و مرج می‌تواند در جهان آینده حاکم باشد.

دلیل تأکید به کشور این است که اگر نظریات جهانی شدن اجباری باشند، پس عملکرد دولت نیز چنان خواهد بود. این جملات نباید بدین معنا باشد که جهانی شدن به تنهایی در روی دولت‌ها تأثیر می‌گذارد. این چنین ادعاهایی مضحک خواهد بود. جهانی شدن به صورت منفی و مثبت به تمام جنبش‌های اجتماعی و بازیگران آنها حمله می‌برد. ما می‌توانیم آگاهانه این ادعا را بپذیریم که دنیای معاصر نمی‌تواند معنادار باشد و نمی‌تواند به صورت مؤثر تنظیم شود، گویی اینکه آن تنها مجموع کل این فعالیت‌های دولت را تشکیل می‌دهد و دولت‌ها می‌توانند آنها را در بین خود کنترل نمایند.^۱ حتی خود پوگی نتیجه می‌گیرد که به عنوان طرفدار سیاسی و درجه‌ای از تداوم زیست‌پذیری، کشورها باقی می‌مانند و اینها بهترین ابزار را برای تداوم جهانی شدن تأمین می‌کنند، لذا با آزمایش دولت، پیامد جهانی شدن می‌تواند شناسایی و ارزیابی گردد. توجه به دولت، ابزاری نهایی است نه یک بحث پیرامون اقتدار یک چنان دولتی. چنانچه بیان شد، ما به تأکید بر روی دولت نیاز داریم؛ زیرا جنبه اصیل نمایش جهانی شدن همین تأکید است. به علاوه، سؤال این است که آیا جهانی شدن به تنهایی ساختار مجدد دولت را تعدیل

می‌کند یا آنکه ساختار و ساختمان دولت است که به جهانی شدن ویژگی و شخصیت تاریخی می‌دهد؟

تا اینجا می‌توان پیشنهاد کرد که تئوری روابط بین الملل با جهانی شدن در دو نوع بافت وسیع به کار گرفته می‌شوند. بافت اول همان جهانی شدن و تئوری دولت‌ها است. پارامترهای این بحث به این حد هستند که جهانی شدن خود «میان بافت» بوده و تمایلات و حوادث تاریخ بین الملل را منعکس می‌سازد.

جهانی شدن حداقل به عنوان اجرای نقشی در سیاست بین الملل قابل درک و فهم است و با توازن قدرت و شکاف ایدئولوژیکی، تحریک می‌شود (کلارک ۱۹۹۷) چنین حوادثی مانند جنگ‌های جهانی، شورش‌ها، جنگ سرد، قطب بندی و... همه رد و پایی از خود به جا می‌گذارند و جهانی شدن را به جریان می‌اندازند. این بحث بدین معنا نیست که روابط بین الملل یک قلمروی مستقل بوده و جهانی شدن مخلوق سلسله مراتب فعالیت‌های بین المللی تکنولوژی باز است. می‌توان دریافت که روابط بین الملل بر روی فشارهای عمیق‌تر اقتصاد، اجتماع و تحولات تکنولوژیکی باز و گسترده است، اما اینها هنوز در فعالیت‌های بین دولتی متعادل می‌شوند.

حاکمیت و جهانی شدن

رابطه میان جهانی شدن و حاکمیت چیست؟ آیا جهانی شدن با ماهیت متنوعش منهای حاکمیت است یا هر دو می‌تواند با آرامش با هم بسر برند؟ ما به مفاهیمی چون جهانی شدن نیاز نخواهیم داشت. جهانی شدن منافع ما را تا آنجا نگره می‌دارد که حاکمیت هنوز حضور عقلانی خودش را اثبات می‌کند. از این زاویه، حتی اگر کمتر قابل رویت باشد هر عقیده جهانی شدن به طور ذاتی بستگی به حاکمیت دارد. همان‌طور که پیشتر اشاره داشتیم، یکی از مشخصه‌های برجسته قرن بیستم، جهانی شدن خط مشی دولت حاکم یا مستقل است. نه تنها حاکمیت در مفهوم عددی توسعه یافته است - که هم اینک تقریباً دوپست کشور حاکم وجود دارد - بلکه از لحاظ جغرافیایی نیز گسترش پیدا کرده است. به طور آشکارا، در پیشرفت حاکمیت و جهانی شدن جنبه مثبتی نیز وجود دارد. پس لحظه‌ای تفکر و تأمل بر ما آشکار می‌سازد که گفت‌گو بین حاکمیت و جهانی شدن مؤثر بر یکدیگر و مستلزم دقت فراوان اند. علی‌رغم این، با اینکه حاکمیت در نتیجه جهانی شدن خیلی مورد حمله واقع شده، عناصر اولی توسط دیگری مورد سؤال قرار گرفته است. ادعاهای ادبیات جهانی شدن این است که اشکال حاکمیت به ندرت تغییر

می‌کنند. در حقیقت در بعضی تعابیر، دقیقاً بر اساس قابل تغییر بودن ادراکات حاکمیت است که مفهوم جهانی شدن خودش درک می‌شود. ما می‌دانیم که جهانی شدن به خاطر تغییر عملکردهای حاکمیت اتفاق می‌افتد. در نتیجه چنین استدلال می‌شود که دولت محلی به حیات خود ادامه خواهد داد تا به عنوان یک نهاد با نفوذ عمل کند. برخی نویسندگان نیز بر این عقیده‌اند که عملکرد حاکمیت، به طور فزاینده‌ای به وسیله جهانی شدن تحلیل یابد، به ویژه وقتی که مرزهای سیاسی وجود دارد. بنابراین تناقضی به وجود خواهد آمد که آیا حاکمیت گسترده‌تر از جهانی شدن است؟

جهانی شدن و فراملی‌گرایی^۱

در یک نگاه اجمالی ممکن است بین جهانی شدن و فراملی‌گرایی فاصله خاصی مشاهده نشود. فراملی‌گرایی تعریف استاندارد دارد که می‌گوید روابط بین الملل فعلیتی در طول مرزها است و از سوی نهادهای غیردولتی اعمال می‌شود.^۲ واضح است که زبان تحول‌گرایی روابط بین الملل از مفهوم فراملی‌گرایی نظریه شولت، به عنوان یکی از اندیشمندان سیاسی، در مورد اولویت و برتری مرزها دور می‌افتد.

شولت دریافت که سه مفهوم جهانی شدن وجود دارد: مورد اول شامل روابط مرزهای متقاطع و بسته است. دوم روابط مرزهای باز و سوم روابط فرامرزی است، در نتیجه مرزها نیز زیاد باز یا بسته نیستند (۱۹۹۷ الف ۴۳۰ - ۱). اگر چه منظور شولت دقیقاً این گفته نیست، او معتقد است مورد سوم تازه است و بینش مفید و مخصوصی را در امور جهانی معاصر پیشنهاد می‌کند (۱۹۹۷ الف ۴۳۰ و ۲۰۰۰). او جهانی شدن را با توجه به مرزها مطرح ساخت: روابط جهانی حلقه‌هایی در فاصله‌های متقاطع و طولانی نیست، بلکه پیامدهایی بدون فاصله و نسبتاً جدای از محیط خاص می‌باشد.^۳

به هر حال معلوم نیست که یک مفهوم «بی فاصلگی» و «بدون محل» جهانی شدن، از لحاظ تحلیلی مورد تردید باشد و تا به حال هم این‌گونه بوده است و به همه جا گسترش می‌یابد، ولی قواعد آن کمتر گسترده می‌شوند. به نظر می‌رسد جدای از مثال‌های تجزیه شده و تکراری مانند اینترنت و شبکه‌های مالی، فعالیت‌های انسانی و روابط دیگر به سرعت نشو و نما می‌نمایند. بنابراین، خطر متقابلی، جهانی شدن را تهدید می‌کند و اگر در مقابل گسترش بیش از حد آن، ظریف و باریک نشود، توجه خود را به روابط

1. Transnationalism

۳. شولت ۱۹۹۶ الف ۴۹.

۲. کیوهین ونای ۱۹۷۱.

محلی و محدود معطوف خواهد ساخت. در هر صورت، ترسیم جهانی شدن به عنوان «بدون محل» کاملاً اشتباه است. باید اذعان نمود که هر نوع فهم جهانی شدن مهم است، ولی چنین دیدگاهی به وسیله پژوهش‌های خاص که به جغرافیا پایان می‌بخشد خطرناک است و در اینجا است که جهانی شدن به معنای چیزی است که به «خارج از آنها» در مورد فعالیت‌های دولتی منطقه‌ای اشاره دارد. توصیف مفاهیم کلیدی جهانی شدن، می‌تواند به حالت راکد نیز درآید.

در اواخر دهه ۸۰ و با توجه به همکاری‌های گسترده دولت‌ها، جهانی شدن نه مانند مفاهیم فراملی یا چندملیتی، بلکه مانند اصطلاحات پسا-ملی، بدون دولت یا بدون جهان مطرح شد.^۱ از دیدگاهی دیگر، به جهان‌گرایی و سرزمین‌گرایی تأکید می‌شود.^۲ اگر چنین تحولی رخ دهد، استفاده از یک محل بیشتر در جنبه‌های اقتصادی چقدر سؤال برانگیز خواهد بود. در واقع، اصلاح‌گرایان ادعا می‌کنند که نظریه «تردیدآمیز بودن سرزمین» که بسیاری از متون جهانی شدن اقتصادی را بررسی می‌کند، به شدت عمومیت خواهد یافت (امین و ثریفت ۱۹۹۴ ب ۲). اگر این تمایزات مبتنی بر سرزمین و غیر سرزمینی بودن باقی بماند، آنها قبل از اینکه اهمیت خود را از دست بدهند با احتیاط به نظریه‌های جهانی شدن می‌پیوندند.

جهانی شدن و تأثیر آن بر فرهنگ‌ها

هم‌چنان که اشاره‌ای کوتاه به فرهنگ داشتیم، در عرصه فرهنگ نیز در جهان ناعدالتی و نابرابری وجود دارد. تلاش برای فرهنگی کردن نابرابری‌ها در قالب دهکده جهانی نیز صورت می‌پذیرد. با مقایسه فرهنگ‌های جهانی می‌توان به روشنی تفاوت فرهنگی را در هر گوشه جهان مشاهده کرد. کشورهای شمال دارای سطح سواد بالایی هستند و مردم کشورهای جنوب که در اثر استعمار به بدبختی و ذلت کشانده شده‌اند، محتاج قطعه نانی هستند تا روزگار خویش سپری کنند. در نقاط دور و نزدیک آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین بسیاری از مردم از نعمت سواد و امکانات فرهنگی محروم اند.

بنابراین، می‌توان گفت که فرهنگ‌ها در خلال روند جهانی شدن مسیری وارونه می‌پیمایند. کاملاً واضح است وقتی فرهنگ جهانی صورت می‌پذیرد، فرهنگ‌های بومی خود به خود از میدان بدر می‌شوند، لذا باید گفت که جهانی شدن عمده‌تاً ویژگی‌ها و

۱. میر ۱۹۹۷ ص ۶۵

۲. میر ۱۹۹۷ ص ۶۷

هویت‌ها را نابود می‌کند و جهان‌شمولی به بهای فنا شدن ویژگی‌های محلی گسترش می‌یابد. امروزه جهان به سمت شکل‌گیری فرهنگی واحد در حال حرکت است. فرهنگ‌های گوناگون تحت تأثیر یک فرهنگ مسلط قرار می‌گیرند و آن فرهنگ اقتصاد و بازار است. این فرهنگ واحد جهانی که محصول فرهنگ غرب است عمدتاً مشارکت را نفی نمی‌کند، ولی بی‌عدالتی را رواج می‌دهد. این فرهنگ می‌کوشد انسان را بی‌نیاز از غیر معرفی کند، یعنی به وسیله این فرهنگ، آدمی احساس وابستگی و باور به وجود و حقیقت غایی را از دست می‌دهد. ارزش‌های جامعه دچار تغییرات فاحشی می‌شوند. از آنجا که تغییر نیز یک فرایند است، باید تلاش شود تا هر تغییر فرهنگی، تدریجی، منظم و سازگار صورت گیرد، ولی به دلیل اینکه تغییر با مقاومت‌های متعددی روبرو است، لذا تغییر فرهنگ معمولاً نیاز به ارزیابی دقیق را ایجاب می‌کند، چرا که این امر مستلزم تغییر در افراد، رویه و روش‌های انجام کار و تغییر ساختاری است. از این رو بر اساس یک تحقیق علمی می‌بایستی تشخیص داده شود که در عصر جهانی شدن آیا جنبه‌های مختلف سیستم موجود نیاز به تغییر دارد یا خیر؟ و نهایت اینکه مدیران مختلف در نهادها و سازمان‌ها به ارزیابی طرح فرهنگی موجود پرداخته و نقاط ضعف و قوت آن را شناسایی کنند تا مشخص شود کدام یک از جنبه‌های سیستم همواره نیازمند به تغییر است.

اما در کنار اینها نیز می‌توان برداشتی مثبت را اتخاذ کرد. به عبارت دیگر، جهانی شدن می‌تواند به روندی مثبت تبدیل شود به شرطی که یک ایدئولوژی سیاسی نباشد. البته باید تأکید کرد که جنبه دیالکتیک فرهنگ جدید جهانی هنوز آشکار نشده است. جهانی شدن خود به خود بد یا خوب نیست، مهم نابرابری‌هایی است که هنوز گفتمان فرهنگی میان ملل را با دشواری روبرو ساخته است. گفت‌گویی تمدن‌ها یا گفت‌گویی فرهنگ‌ها (عمدتاً فرهنگ‌های شرق و غرب) از آن روی مطلوب است که مبتنی بر آزادی و اختیار است و هیچ فکری نمی‌تواند فکر دیگری را به طرف مقابل تحمیل کند. به این گفت‌گوها باید احترام گذاشت، چون مقدمه‌ای برای صلح، امنیت و عدالت خواهد بود. این گفتمان احساس مسئولیت مردم را نسبت به بحران‌های جهانی بالا برده و امکان طرح مسائل را از منظر فرهنگ‌های متفاوت فراهم نموده و بر سر شناسایی، طبقه‌بندی و اولویت‌بندی مسائل، اجتماع و اشتراک نظر پیدا کرده و از این طریق می‌توانند به هستی‌شناسی مشترکانه وضع موجود و اوضاع آینده در دنیای جهانی شده دست یابند.

شناخت افکار به هم‌رنگی و هم‌سوئی بشری منجر می‌شود. فرهنگ‌ها دارای وجوه

مشترک زبانی و مذهبی و... می‌باشند و همین گرایش‌ها می‌تواند تفاوت‌ها را در کنار آرمان مشترک فرهنگی جهت مشترک ببخشد و به مفاهیم جهانی فرهنگ تبدیل شود. در این جهان فرهنگی، هر چیزی دارای یا بعد مثبت و منفی است. پذیرش یا رد آن جزء مباحث منطقی و آزادی فرهنگی است. بدون شک ارتباط در هر زمینه می‌تواند آثار گرانقدری را بر جای بگذارد. فرهنگ‌ها جهانی می‌شوند و باید خود را برای ورود به فرهنگ جهانی آماده کرد. این کاری بسیار دشوار و طاقت فرسا است؛ زیرا دیر یا زود جهان در زمینه ارتباطات تحولات گسترده‌ای را شاهد خواهد بود. برای استفاده از این انقلاب فرهنگی باید بسیار هوشمندانه عمل کرد. این آگاهی باید آن‌چنان دقیق و مطالعه شده باشد که فرهنگ ملی نه تنها خود را حفظ کرده و بارور شود، بلکه نقشی فراخور در فرهنگ جهانی داشته باشد.

برخی از نویسندگان، فرهنگ را الگویی از پیش فرض‌های بنیادینی فرض می‌کنند که گروهی خاص در راه دست و پنجه نرم کردن با مشکلات برای انطباق خود با محیط پیرامون و دست‌یابی به یکپارچگی و انسجام خلق، کشف یا ایجاد کرده است. برخی دیگر فرهنگ را چون موجی می‌دانند که انسان‌ها باید سوار آن شوند. باورها و ارزش‌ها و پیش فرض‌ها همگی در نهایت خود را در رفتارها متجلی می‌سازند و رفتار افراد در یک جامعه بازتابی از فرهنگ حاکم در آن جامعه است. فرهنگ جامعه می‌تواند از چندین پاره فرهنگ تشکیل یافته باشد.

در مقابل، نظریات اندیشمندان غربی مانند برخورد تمدن‌ها از هانتینگتون، نزاع برای شناسایی از هگل، اندیشه فلسفی غیرآمرانه از ریموند و پائیکار و دیگران، تمایزات فرهنگی را در مقابل افکار و اندیشه‌های فرهنگی شرق قرار می‌دهند و خود باعث پیدایش تفاوت فرهنگی نیز می‌شود، مثلاً فرهنگ غربی، در تلاش برای پیشبرد الگوهای جهان‌شمول و از جمله اصل حقوق جهان‌شمول، به گونه‌ای تناقض‌آمیز در صدد تقویت همانندسازی مبتنی بر "تک زبانی" است که خود در تضاد با حقوق است. وقتی متون مارکسیست-لنینیست را مطالعه می‌کنیم، دیدی خشن‌تر از برخورد فرهنگ‌ها در دنیای سیاست نمایان می‌شود.^۱ وین سنت صراحتاً به توضیح سؤال و تحقیق مقدماتی می‌پردازد که آیا فرهنگی جهانی وجود دارد که بتواند هم طراز جامعه جهانی موجود باشد. وی با مفاهیم مرتبط مانند فرهنگ، ارزش‌های غربی و نژاد جامعه بین

الملل، پایگاه‌های تئوریک را استقرار می‌بخشد که به نظر می‌رسد با پتانسیل کامل مورد بهره‌برداری قرار گیرد.^۱ «بورک پلی» با معرفی سیاست مدار ایرلندی به‌عنوان متفکر اصلی فرهنگی می‌گوید: «بشر به وسیله مهر و کاغذ به یکدیگر بند نمی‌شود».^۲ وین سنت در اشاره به وحدت فرهنگی بورک می‌پرسد که در یک جامعه جهانی، کدام مردم باید متحد شوند؟ به نظر این اندیشمند، اگر جامعه جهانی می‌خواهد پیشرفت کند باید منافع مادی مشترکی بین ملل جهان وجود داشته باشد.^۳

امروزه پیدایش وسایل پیشرفته مخابراتی و ارتباطی نقش بسیار بزرگی در این راه ایفا کرده است. این ارتباطات گسترده و روزمره در امور اقتصادی، فرهنگی، اداری، مردم جهان را با افکار ملل دیگر آشنا ساخته و از پیامدهای آن، ایجاد مشاغل و گسترش صنعت توریسم و جهان‌گردی، افزایش دانشجویان بین‌المللی، توسعه زبان آشنایی با علوم و فنون جهانی و... را می‌توان بر شمرد.

طرح بحث به صورت روش شناختی بسیار مهم است و می‌تواند مانع دامن زدن از مناقشات بی‌حاصل شود.

جهانی شدن و اقتصاد سیاسی بین‌الملل

با توجه به تعریفی که از جهانی شدن در مباحث فوق کردیم، از لحاظ اقتصادی می‌توان آن را با مفهوم دیگری تعریف کرد. صندوق بین‌المللی پول آن را این‌گونه تعریف می‌کند: جهانی شدن، یعنی رشد و ارتقا وابستگی متقابل اقتصادی بین کشورها در دنیا که این امر موجب افزایش حجم و تنوع مبادلات کالا و خدمات و جریان سرمایه در ماورای مرزها از طریق بخش گسترده‌تر و وسیع‌تر تکنولوژی تحقق می‌پذیرد.»

از این تعریف باز می‌توان به فرایند بودن جهانی شدن پی برد و اینکه در فرایند مرزهای اقتصادی میان کشورها کم از کم بین می‌رود. رئالیست‌ها یا واقع‌گرایان رابطه میان جامعه را با وابستگی شدید این دو بیان می‌کنند، مثلاً کنت والتز، با ارائه نظریه نظریه موازنه قدرت را در قالب ساختارگرایی بازسازی کرده و جهانی شدن را در چارچوب وابستگی متقابل می‌داند و هزینه نپیوستن به قافله جهانی را بسیار سنگین می‌کند و معتقد است که جهانی شدن مقوله‌ای مربوط به آینده نسبتاً دور و نزدیک است. کاملاً مشخص است که رئالیست‌ها جهانی شدن را تحولی جدی در ساختار بین‌الملل

۲. بورک ۱۹۸۴، ص ۲۱۲.

۱. آینده روابط بین‌الملل، فصل هفتم و هشتم از روگی و انوف.

۳. ۱۹۸۲، ص ۸۲.

نمی‌دانند. در مقال رئالیست‌ها مانند کنت والتز و مورگنتا، لیبرالیست‌های چون فوکویاما قرار دارند که اصول مکتب خود را بر اصل آزادی قرار می‌دهند و جهانی شدن را پایان دستاوردهای بلند مدت سیاست جهان می‌دانند. فوکویاما دموکراسی را بهترین نوع حکومت می‌داند. از ویژگی‌های محسوس این مکتب، می‌توان به اقتصاد آزاد و تشکیل سازمان تجارت جهانی اشاره کرد. مارکسیست‌ها جهانی شدن را چهره جدید استعمار خطاب می‌کنند و به آن بدیده تردید می‌نگرند. رفتارگرایان نیز در دیدگاه خود از جهانی شدن، آن را نظم جدیدی در جهان می‌دانند که در آن دولت‌ها به یکدیگر وابسته می‌شوند.

آنچه را در دنیای واقعی می‌توان دید و حس کرد این است که سیمای جهانی شدن و شاخص‌های اصلی آن در دنیای امروز را می‌توان در ادغام وسیع و عمیق اقتصادهای ملی، سرمایه‌گذاری مستقیم، افزایش فعالیت بازارهای سرمایه بین‌المللی و آگاهی از وقایع و اتفاقات دانست. در همین راستا می‌توان ابزارهای جهانی شدن را در مواردی از قبیل تجارت بین‌المللی، سرمایه‌گذاری خارجی، بین‌المللی شدن تولید با کمک شرکت‌های چند ملیتی و پیشرفت‌های تکنولوژی دانست، اما نباید از نابرابری‌های اقتصاد جهانی نیز غافل شد.

بسیاری از کشورهای کمتر توسعه یافته سطح درآمد بسیار پایینی دارند. اگر چه ملل متعددی از درآمد سرانه سالانه به میزان ۳۰۰ دلار برخوردارند و حدود ۳ / ۱ میلیون نفر (اکثریت‌شان در کشورهای کمتر توسعه یافته قرار دارند) کمتر از یک دلار روزانه درآمد دارند، ولی میانگین سالانه درآمد کشورهای کمتر توسعه یافته به ندرت از ۵۰۰ دلار به ۱۰۰۰ دلار می‌رسد. ممکن است گرسنگی ناشی از جنگ یا خشک‌سالی در میان برخی ملل وجود داشته باشد در حالی که در بسیاری دیگر از کشورها، یعنی در یک سوم جمعیت جهان سوء تغذیه وجود دارد. نیمی از مردم جهان در کشورهای توسعه یافته هنوز فاقد آب آشامیدنی سالم، پناهگاه مناسب و سواد ابتدایی می‌باشند. این شرایط مستقیماً به فقر یا فقدان درآمد برای تقاضای فرآورده‌ها و کالاها در بازارها باز می‌گردد. طبق تخمین ۸۰ درصد ثروت جهان متعلق به اقلیتی کوچک است که در میان ملل صنعتی شده زیست می‌کنند، در حالی که اکثریت وسیعی در کشورهای کمتر توسعه یافته قرار دارند و از ۲۰ درصد ثروت جهان برخوردارند. شکاف در حال رشد میان ملل فقیر و غنی ناشی از ناعدالتی و نابرابری و توزیع ناعادلانه منابع جهانی است.

چند شاخص اقتصادی این تقسیم‌بندی را نشان می‌دهد: برای مثال بین سال‌های

۱۹۶۵ تا ۱۹۹۶، میزان رشد درآمد سرانه سالیانه نیجر ۲/۸٪ بود در حالی که درآمد سرانه سالیانه عمان به عنوان کشور غنی نفتی، ۵٪ بود. مثال زنده دیگر آمار اقتصادی کشورهایی مانند کره جنوبی و سنگاپور است که رشد درآمد سرانه سالیانه شان به ترتیب ۷/۳ و ۶/۳ درصد خصوصاً در سال‌های ۱۹۶۵ و ۱۹۹۶ بود. اختلاف میان کشورهای کمتر توسعه یافته نیز نشانگر رشد اقتصادی این کشورها است. در طی این مدت، صحرای آفریقا در آخرین لیست نمایش اقتصادی با یک رشد میانگین درآمد سرانه ۲ / ۰ قرار گرفت و شرق آسیا و اقیانوس آرام این میزان را ۵ / ۵ درصد نشان می‌داد.

در چنین دنیایی که شکاف و تفاوت‌های اقتصادی به این حد آشکار است، چگونه می‌توان انتظار آن را داشت که کشورهای جنوبی و عمدتاً توسعه نیافته بتوانند در فرایند جهانی شدن همپای کشورهای شمالی و توسعه یافته که دارای منابع عظیم سرمایه و دانش اند، حرکت کنند؟ برای کشورهای کمتر توسعه یافته، جهانی شدن با هزینه‌های سرسام آوری همراه است. گشودن مرزهای این کشورها، به‌طور کلی اختیار و کنترل منابع و پتانسیل‌های موجود در آنها را از دست شان خارج خواهد ساخت و از سوی دیگر آنان را به مصرف کنندگان کالاهای کشورهای توسعه یافته تبدیل خواهد کرد. ترس این ملت‌ها از این است که آن مقدار باقی مانده از منابع حیاتی و اقتصادی موجود را که در دست دارند و بدان متکی هستند، ممکن است از دست بدهند. پس می‌توان نوع تناقض در روند گرایش به سوی جهانی شدن را در سطح اقتصاد بین‌المللی مشاهده کرد. در بحث اقتصاد سیاسی بین‌المللی می‌توان دو عامل مهم را در کنار جهانی شدن دخیل دانست که عبارتند از: سازمان تجارت جهانی و شرکت‌های چند ملیتی.

الف) سازمان تجارت جهانی (WTO)^۱

هسته اصلی و اولیه سازمان تجارت جهانی، «موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت» (گات)^۲ است که اساسنامه نهایی آن به منشور هاوانا معروف است. کشورهای عضو گات در ۱۵ آوریل ۱۹۹۴، با تأیید سند نهایی مذاکرات دور اروگوئه، شالوده نظام حقوقی تجاری چند جانبه را در مراکش پی‌ریزی نمودند.^۳ این سازمان بعداً به عنوان رکن اصلی

1. World Trade Organization (W.T.O)

2. General Agreement on Tariffs and Trade (GATT)

۳. محمدرضا، ضیائی بیگدلی، حقوق بین‌الملل عمومی، ص ۲۶۸.

نظارت بر تجارت بین المللی تأسیس و جایگزین گات شد. در واقع هدف سازمان ایجاد یک سیستم تجاری چند جانبه یکپارچه بود، اما در اینجا می توان به اهم اهداف این سازمان مختصراً اشاره کرد:

۱. بالابردن سطح زندگی مردم کشورهای عضو؛
 ۲. رسیدن به امکانات اشتغال؛
 ۳. افزایش درآمدها و بالابردن سطح تقاضا؛
 ۴. بهره وری کامل از منابع طبیعی؛
 ۵. توسعه مبادلات و بهبود بخشیدن به سیستم های تجارتنی کشورهای عضو؛
 ۶. استفاده بهینه از منابع جهان و حفظ محیط زیست در راستای توسعه پایدار در کنار اهداف سازمان تجارت جهانی؛
 ۷. حل اختلافات اقتصادی موجود میان کشورهای عضو و همکاری با بانک جهانی و صندوق بین المللی پول.
- در حال حاضر ۱۴۳ کشور به طور رسمی به عضویت این سازمان درآمده اند که از لحاظ جمعیتی، حدود ۸۴٪ مردم جهان را در بر گرفته است.

ب) شرکت های چند ملیتی^۱

شرکت های چند ملیتی یا فراملی، مؤسسه یا واحد اقتصادی خصوصی است که مرکز تصمیم گیری اصلی و محل ثبت اولیه آن در یک کشور معین می باشد، اما دامنه فعالیت آن (در زمینه های مختلف تجاری، صنعتی، مالی و به طور کلی اقتصادی) به گونه ای گسترده شده است که از حدود مرزهای ملی و قوانین و مقررات داخلی مرکز اصلی فراتر می رود و جنبه بین المللی می یابد.^۲

از دیدگاه اقتصاد سیاسی بین الملل، شرکت های چند ملیتی آنهایی هستند که به فعالیت های تولیدی در کشورهای متعدد مشغولند. اکثریت آنها در کشورهای توسعه یافته و غنی قرار دارند و بیشتر سرمایه گذاری های خارجی شان از سوی ملل ثروتمند دیگر انجام می گیرد. اساساً، آنها به همه جای جهان روی می آورند؛ زیرا منفعت خویش را در همه سو می یابند. این منافع حاصل بر طرف کردن موانع برای واردات و استخدام کارگران ارزان خارجی است. آنها در کشورهای مورد فعالیت (کشور محل تأسیس) مراکز

1. Transnational Corporations Multinational Corporations

۲. ریمون ۱۹۷۱.

متعددی دارند و در همه جهان با ساخت یا ایجاد وابسته‌ها یا شرکت‌های فرعی در سایر کشورها (میزبان)، گسترش می‌یابند. این نوع بسط و گسترش به سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی^۱ معروف است. زیرا در فعالیت‌های تولیدی خارج از مرزها به‌طور مستقیم مشارکت دارد، مانند کارخانه فورد که در مکزیک کارخانجات ساخت ماشین دارد یا سیتی بانک که شعبه اداری آن در لندن واقع است و خدمات مالی ارائه می‌دهد.

سؤال این است این نوع شرکت‌ها که غیردولتی هستند چه تأثیری بر روی ساختار جهانی و روابط بین الملل خواهند داشت؟

اگر ما از یک منطق اقتصادی دست و پاگیر تبعیت کنیم، می‌توانیم آینده‌ای را بنگریم که فعالیت اقتصاد بین الملل به رشد خود با سرعت چشم‌گیر ادامه خواهد داد. پیشرفت‌های تکنولوژیکی در امر حمل و نقل و ارتباطات جهان را در می‌نوردد و اتحاد شرکت‌های چند ملیتی و جنگ‌های خشم‌آلود رقابتی میان آنها، به سرعت گوشه و اکناف جهان را در بر می‌گیرد.

این عوامل باعث شدند تا «روبرت ریچ» (۱۹۹۲) به آینده‌ای نظر افکند که در آن شرکت‌های چند ملیتی، هویت ملی خود را از دست می‌دهند و به سازمان‌های جهانی تبدیل می‌گردند و جهان را مطابق با اهداف خود متحد و یک پارچه می‌سازند. برندگان این دنیای همبسته، ملل خاص و شهروندان آنها نخواهند بود، بلکه برگرفته از افرادی کاملاً مجرب و ماهر خواهد بود که به تعریف ریچ، تحلیل‌گران سمبولیک نام دارند و می‌توانند در دنیای پیشرفته و تکنیکی آینده مؤثر واقع شوند. این افراد نخبگان بین الملل را جدای از درآمد و سبک زندگی ناشی از شهروندان‌شان در هر یک از زیربناهای کشورهایشان شکل خواهند داد.

اما از بعد منطقی اگر قضاوت کنیم، «دولت-ملت‌ها» می‌توانند این شرکت‌ها را به طرق مختلف تحت کنترل خود داشته باشند و با استفاده از مکانیزم‌های گوناگون بخشی از درآمد خود را نیز از این شرکت‌ها به‌دست آورند. اگر دولت‌ها بتوانند این نوع کنترل را به‌دست آورند، چنین شرکت‌هایی با آموزش نیروهای داخلی و تأسیس صنایع در کشور، عاملی در توسعه ملی خواهند بود. اما از دیدگاه جهانی شدن، اوضاع به کلی تغییر می‌یابد؛ زیرا اولاً، شرکت‌های چند ملیتی به‌عنوان نهادهای کمکی جهانی شدن محسوب می‌شوند و ثانیاً دیگر مرزی وجود نخواهد داشت تا دولت‌ها اینگونه

1. Foreign Direct Investment (FDI)

سازمان‌ها را احاطه و کنترل نمایند. بنابراین، مطالعات عمیقی از همه زوایای مسئله مورد نیاز است.

امنیت و جهانی شدن

در بخش عملکرد جامعه جهانی اشاره‌ای به امنیت در سطح بین‌المللی و دولت‌ها شد. امنیت از جمله مسائل تازه‌ای است که در جریان جهانی شدن مطرح شده و نیازمند مطالعه در این زمینه می‌باشد. بحث این است که جهانی شدن به حوزه دولتی از خارج رخنه و تجاوز کرده و محیط امنیت آن را دچار تحول می‌سازد. در نتیجه دولت با توانایی اندک برای ایجاد امنیت به تصویر کشیده می‌شود. جهانی شدن امنیت، نشانگر این است که سیاست دیگری با دولت موجود به جنگ و به مبارزه بر می‌خیزد.

نظم امنیتی جدید ابزار اجرایی و غیر اجرایی دولتی در مناطق مختلف است. این بحث‌ها به دنبال آن هستند تا دوگانگی میان دولت و محیط جهانی را متلاشی سازند. برنامه امنیتی جدید با کاهش صلاحیت و توانایی کشورها برای ایجاد امنیت با استفاده از شیوه‌های سنتی تضمین نمی‌شود، بلکه تحولات در قراردادهای اجتماعی را در درون دولت‌ها نشان می‌دهد.

«دویت» ادعا می‌کند که شکاف اقتصادی جهانی با منافع سیاسی منطقه‌ای، ملی و داخلی چالش‌های خطرناکی را برای دهه آینده ایجاد می‌کند.^۱ این چالش‌ها در بردارنده قدرت نظامی است تا اقتصادی و حتی فرهنگی و جهانی شدن اجتماعی (شاو ۱۹۹۷، ب ۵۰۰). قسمتی از بسط مفهوم امنیت، که ویژگی ادبیات دانشگاهی دهه گذشته است، به آثار و تأثیرات جهانی شدن اختصاص می‌یابد. لیب شوتز (۱۹۹۵ ب ۱۵-۱۴) تلاش می‌کند به نوعی امنیت را در جریان‌ات و مراحل مادی که از جهانی شدن اقتصاد نشأت می‌گیرد، تعریف نماید. این عدم اطمینان زیاد درباره اینکه آیا انتظار می‌رود امنیت سازنده باشد یا مخرب، خودش با مناقشه‌ای درباره اینکه خود امنیت در جهان پس از جنگ سرد چیست؟ ترکیب شده است. برخی رویکردها دیدگاه موجود در مورد امنیت را زیر سؤال برده‌اند. این رویکردها در درون مطالعات استراتژیک عصر جنگ سرد توسعه پیدا کرده‌اند.

«آدا بوزان» اظهار می‌کند که کشورها در حال حاضر نه تنها درباره نیروی نظامی شان و امنیت خانواده‌های حاکم نگران هستند، بلکه درباره رقابتی بودن اقتصاد، ساخت مجدد فرهنگ، رفاه و آسایش بهداشت و تحصیلات شهروندان، ثبات و پایداری اکولوژی‌ها و خواسته‌های دانش و تکنولوژی شان نیز نگران باشند و در کل ممکن است چنین تصور شود که ما بدون هیچ خواست مستقیم از جهانی شدن، می‌توانیم تغییر عنصر امنیت را توضیح دهیم.^۱

در ادبیات سنتی روابط بین الملل، موضوعات سرزمینی بیشتر از خود امنیت مورد توجه قرار گرفته‌اند. امنیت به‌طور معمول به‌عنوان «حفاظت از منافع حیاتی در درون فضای حاکم» تعریف شده است. بدین ترتیب، سرزمین، امنیت را محدود کرده و فضای سنتی آن را برای اقتدار عمل تغییر می‌دهد. بدون این مفهوم، ما یک مشکل ذهنی در تعیین موضوع امنیت خواهیم داشت. هنوز هم این ابعاد سرزمینی است که جهانی شدن را زیر سؤال می‌برد. با این وصف، سرزمین یک چالش مستقیم و صریح برای درک چارچوب فعلی امنیت محسوب می‌گردد.

اگر مسئله این باشد، در اینجا یک بحث قانع کننده‌ای وجود دارد که جهانی شدن امنیت، ریشه در معرفی جنگ افزارهای هسته‌ای دارد، همان‌طوری که جان هرز (۱۹۷۳) مدت‌ها قبل اعلام کرده و دیگران به آن استحکام بخشیده‌اند. بیشترین چالش مستقیم برای توانایی و صلاحیت دفاع سرزمینی از جانب جنگ افزارهای سرزمینی به وجود آمده است، و البته سایر روش‌های بمباران هوایی نیز بدین گونه بوده‌اند. همان‌طوری که «هارکنت» در بازنگری مباحث «هرز» می‌پذیرد، مفهوم اولیه سرزمینی کردن جنگ افزار هسته‌ای به‌عنوان پوسته سخت دفاعی که در آن حفاظت به‌وسیله طراحی دفع «هجوم آفندی» به دست می‌آید، لزوماً با جنگ افزارهای هسته‌ای تعریف شده است.^۲ «روگی» کلی‌تر از دیگران موضوع را مورد بررسی قرار داده و آنرا تحت عنوان «گشودن محدوده سرزمینی» نامیده است. به‌خاطر گرایش پایان‌پذیری که به سمت حاکمیت بخش سرزمینی وجود داشته است، جامعه بین‌المللی خود نیز نیازمند داشتن استثناهایی در این باره می‌باشد. فوق سرزمینی کردن یک مثال ابتدایی است، اما «روگی» مراحل آن را خیلی اجمالی بیان می‌کند: «رژیم‌های بین‌المللی، بازارهای مشترک، جوامع

سیاسی، و مانند آنها اشکال مختلف مؤسسات اضافی را تشکیل می‌دهد که از طریق آنها محدوده‌های سرزمینی برداشته می‌شوند» (۱۹۹۸ ص ۱ - ۱۹۰). بدون هیچ استواری، جهانی شدن به توضیح برداشتن محدوده‌ها کمک می‌نماید و یا به عبارت دقیق‌تر، جهانی شدن مراحل برداشتن محدوده‌ها است، حتی وقتی که توسط بازی‌گرانی غیر از بازیگران دولت‌ها ابداع گردید. اگر حذف مرزها یا برداشتن محدوده‌های «روگی» توسط دولت‌ها به منظور کار و فعالیت در درون یک سامانه فرا دولتی انجام شود، حذف وسیع‌تر آن توسط دیگر بازیگران اجتماعی حمایت شده است که در جست‌جوی شبکه‌های فعالیت غیر سرزمینی عملی بوده‌اند. بایستی خاطر نشان کرد که سرزمینی‌گرایی به صورت یک شکل دفاعی قدرتمند در درون سیستم بین‌المللی باقی می‌ماند. بر این اساس است که نویسندگان جهان سوم، گرایش در ادبیات غربی امنیت و تأکید بر پدیده جدید، توجه زیاد به دوری از دولت و تمایل به فرد را مورد سؤال قرار می‌دهند، مثلاً این نظریه وجود دارد که در جنوب، دولت‌های سازمان یافته مبتنی بر سرزمین، تنها سد دفاعی قابل دسترس در مقابل نیروهای نفوذی شمال خواهد بود. در نهایت، یک ناهماهنگی و تردید در اصل توسعه امنیت دهه گذشته وجود دارد.

آنچه جهانی شدن می‌تواند برای امنیت فراهم کند یک نوع آگاهی از توسعه سیستماتیک در سرتاسر دنیا بدون ایجاد نیازی برای کاهش نقش دولت یا پذیرش قدمت آن است. آیا این بدین معنا است که دولت‌ها کمتر می‌خواهند و یا کمتر قادرند به حقوق اجتماعی با چشم پوشی از نظامی‌گری پردازند. این موضوعات می‌طلبند که ما مفاهیم جدید امنیتی را جدای از واژه‌های دولتی بررسی کنیم و این ساده‌ترین راه است. ظاهراً نقش تقلیلی دولت بیشتر انعکاسی از تحولات شخصیتی خود دولت است مانند تحولات در شرایط مهمی که دولت‌ها خود را در آن موقعیت‌ها می‌یابند.^۱

همانند امنیت در نقاط دیگر، جهانی شدن به آسانی از بیرون حمله نمی‌کند، بلکه از درون کار خود را آغاز می‌نماید. اگر جهانی شدن عاملی در تحول امنیت محسوب شود، در هر دو حوزه، یعنی با ایجاد دولت و تنظیم برنامه‌های جدید به عنوان بخشی از جریان سیاسی واحد عمل می‌کند. ما باید کمتر از جهانی شدن و امنیت دولت صحبت کنیم و بیشتر در مورد جهانی شدن امنیت دولت بیاندیشیم.

۱. کلیر و توماس، ۱۹۹۴، ص ۳.

دموکراسی و جهانی شدن

در طول دهه گذشته نظریه‌ای مطرح شده که بدون دموکراسی، جهانی شدن ممکن نیست. این نظریه ادعا می‌کند که دموکراسی شدن اولین نشانه جهانی شدن است و جهانی شدن منبع اصلی برای سرعت بخشیدن به دموکراسی محسوب می‌شود. نویسندگانی مانند هاتینگتون (۱۹۹۱) توجه خود را به فاکتورهای خارجی معطوف می‌داشتند. به نظر می‌رسید شرایط پس از جنگ سرد، موجی از دموکراسی شدن را به دنبال آورد. هاتینگتون زمینه‌های نبرد خود را از دو استاد بزرگ دهه ۱۹۶۰ میلادی، یعنی آلن بلوم و لئو اشتراوس اخذ کرده بود. در مقابل این‌گونه نظریات تهاجمی، فرانسیس فوکویاما، پس از فروپاشی کمونیسم، «پایان تاریخ» را خوشامد گفت. فوکویاما اعتقاد داشت که از آن پس کشورها به سوی همسان‌تر شدن، دموکراتیک‌تر شدن، لیبرال شدن و جهانی‌تر شدن پیش می‌روند.

اگر چه نویسندگان فراوانی درباره دموکراسی قلم فرسایی کرده‌اند، ضرورت دارد به طور خلاصه صرفاً به منظور آشنایی با مفهوم آن از دیدگاه‌های مختلف اشاره داشته باشیم.

دموکراسی از مفاهیمی است که از زمان پریکلز که آن را «حکومت مردم» تعریف کرد تا امروز که در مجامع نظریه‌پردازی غرب به ویژه آمریکا، تحکیم و گسترش آن کار ویژه اصلی و تخصصی دولت معرفی می‌شود، تحولات زیادی داشته است. مجادلات و مباحثات مخالفان و موافقان دموکراسی درباره ضعف‌ها و مزایای این شیوه حکومت، موجب شکل‌گیری رساله‌ها و کتب فراوانی شده است. مفهوم دموکراسی بسیار پیچیده‌تر از آن است که تصور می‌شود؛ زیرا منظوری که گویندگان و نویسندگان از به کار بردن آن داشته‌اند و دارند، متناسب با مقتضیات زمان و شرایط هر عصر متفاوت بوده است. دموکراسی میانی و اصولی دارد که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱. آزادی (آزادی بیان، مطبوعات، احزاب و تجمعات)؛

۲. انتخابات آزاد؛

۳. قانون؛

۴. تفکیک قوا؛

۵. مشارکت؛

برخی از متفکران، دموکراسی را امکان نصب، نقد و عزل مسالمت‌آمیز (بدون خصومت و خون‌ریزی) حاکمان تعریف کرده‌اند. این تعریف، تعریف واضحی است،

ولی در این تعریف هم پنج عنصر مذکور مستتر است. در این رویکرد سیاسی به دموکراسی، جابه‌جایی مسالمت‌آمیز قدرت و محدود شدن قدرت به خواست و اراده و مصالح عامه مطرح است، نه تعریف کلیشه‌ای و انتزاعی آبراهام لینکلن که دموکراسی را «حکومت مردم بر مردم توسط مردم» می‌داند؛ زیرا این تعریف در تاریخ تنها در یونان باستان و دموکراسی مستقیم آتنی معنا داشت و با جغرافیای سیاسی امروزی سازگار نیست و امکان تحقق آن وجود ندارد. امروز هر گاه از دموکراسی سخن می‌گوییم، آموزه‌های زیادی خودنمایی می‌کند؛ آموزه‌هایی از قبیل قدرت محدود و مقید حاکمان، مدت دار بودن قدرت مدار، حق عزل، نصب و نقد شهروندان، انتخابات آزاد، آزادی‌های اجتماعی، تفکیک قوا و قوه قضائیه مستقل، قانون مداری و حاکمیت مقتدرانه قانون برآمده از منویات و آمال شهروندان.

همان‌گونه که کارل ریموند پوپر ادعا می‌کند، دموکراسی در غرب حقیقی نیست. به عقیده وی، مردان بزرگ خطاهای بزرگ مرتکب می‌شوند و بعضی از بزرگ‌ترین پیشوایان گذشته، پشتیبان حمله همیشگی به آزادی و عقل بوده‌اند. این سه بزرگ و پیشوا، که پوپر آنها را دشمنان عقل و آزادی و بالتبع لیبرال دموکراسی می‌خواند عبارتند از: افلاطون، هگل و مارکس.

پوپر بحث خود را در خصوص دموکراسی با تغییر سؤال اساسی و مطرح در فلسفه سیاسی آغاز می‌کند: «چه کسی باید حکومت کند؟» پاسخ افلاطون چنین بود که: بهترین شخص باید حکومت کند، که آشکارا جوابی اخلاقی بود. مارکس و انگلس پاسخ دادند: پرولتاریا باید حکومت کند (نه مثل امروز سرمایه داران) و قدرت حکومتی به واقع باید در دست پرولتاریا باشد و آنها باید با اقتدارات دیکتاتوری حکومت کنند. هیتلر هم معتقد بود او باید حکومت کند و او هم مانند پیشینیانش این پرسش را که چه کسی باید حکومت کند؟ اساسی می‌دانست. بدین ترتیب از نظر پوپر دموکراسی‌ها حاکمیت‌های مردمی نیستند، بلکه بیش از هر چیز نهادی هستند که به مردم اجازه می‌دهند خود را علیه دیکتاتوری مجهز کنند. دموکراسی‌ها به حکومت دیکتاتوری مجال بروز نمی‌دهند و نمی‌گذارند قدرت، متمرکز و متمرکز شود، بلکه تلاش می‌کنند تا قدرت‌ها محدود باشد. چیزی که اهمیت دارد این است که حکومت‌های دموکراتیک، در این معنا، اجازه دهند که وقتی دولت در ایفای حقوق و وظایفش فرو می‌ماند، یا وقتی مردم سیاست آن را بد یا نادرست می‌دانند، قدرت بدون خونریزی دست به دست شود و آن دولت نادرست و ناکارآمد به شکل مسالمت‌آمیز جایش را به دولتی دیگر بدهد.

چنین نظامی چگونگی مدعی می‌شود که در صحنه جهانی پایه و اساس جهانی شدن است. درست است که جهانی شدن در غرب مطرح شد، اما آیا جهانی شدن روندی در اختیار دولت‌های دموکراتیک بود یا جریانی است که همه مردم جهان در آن نقش دارند. کسانی که سوابق علمی غرب را بهانه می‌کنند، باید توجه کنند که دموکراسی چیز بدی نیست، ولی در زیر واقعیت‌ها همیشه می‌توان غیر واقعیت‌ها را نیز یافت. اگر دولت‌های دموکراتیک طرفدار دموکراسی جهانی باشند، از آن بوی جهانی کردن بیشتر به مشام می‌رسد تا جنبه‌های همه‌گیر جهانی شدن و اگر بخواهیم در لوای جهانی شدن، دموکراسی کلیشه‌ای را به دیگران تحمیل کنیم، باید شاهد پیامدهای آن نیز باشیم. در بالا اشاره شد که باید میان جهانی شدن و جهانی کردن تمایز قایل شد و این ملتها هستند که به وجود هر یک پی خواهند برد. نظریه پردازان غرب نباید فراموش کنند که پیشرفت‌های بشری حاصل اکتشافات فعلی اندیشمندان غربی نیست. بسیاری از نخبگان غرب همان‌هایی هستند که از سرزمین‌های دیگر راهی غرب شده‌اند. امروز اگر بلایی کره زمین را تهدید کند، مثل بیماری‌های واگیردار، همه مردم جهان در ریشه کنی آن نقش دارند. بنابراین، نباید جهانی شدن را مختص یک گروه اقلیت دانست که در این صورت، این فرایند هرگز نام جهانی شدن به خود نمی‌گرفت.

جهانی شدن و ادیان

تجربه جهانی شدن در جوامع گوناگون مختلف است. البته این مسئله‌ای نیست که صرفاً به دین مربوط باشد، بلکه هم دین و هم به فرهنگ آن جامعه و زمینه‌های لازم برای جهانی شدن مرتبط است. مردم هر جامعه دارای ارزش‌های اخلاقی، باورها، تفکرات و اعتقاداتی هستند که نمی‌توان بدون توجه به آنها و تأثیری که این عقاید در شکل‌گیری قوانین، عرف و عادات جامعه دارند، انسان و ابعاد زندگی وی را بررسی کرد. از این رو، اگر جهانی شدن همه زوایای زندگی انسان را در بر بگیرد، وضعیت ادیان بزرگ جهانی چه خواهد شد؟ کدام یک از ادیان بزرگ جهان در جهانی شدن و بالعکس تأثیر خواهد گذاشت؟ آیا یکی از آنها گسترش و اولویت خواهد یافت یا اینکه ادیان در آینده جهان نقشی نخواهد داشت؟

اینها سئوالاتی هستند که در کنار سایر ابعاد جهانی شدن مطرح خواهند شد. امروز اسلام، مسیحیت، یهودیت و برخی تعالیم پیشوایان دینی آسیایی و آفریقایی مانند بودای و برهمنی از جمله دین‌های مطرح با معتقدان وسیع در جهان، گاه در تقابل با یکدیگر و

گاه در عرض هم و در اتحاد یا ایجاد تنش‌های اجتماعی میان ملل نقش محسوسی داشته‌اند. جنگ‌های صلیبی نمونه‌ای از این آثار منفی ادیان است و در تاریخ نظایر آن فراوان است. در اینجا نیز بحث جهانی شدن و جهانی‌سازی مطرح است. اگر جهانی‌سازی دینی انجام شود، جز ایجاد تنش و فاصله میان ملل و جنگ‌های ایدئولوژیکی چیز نصیب بشر نمی‌گردد.

باید توجه داشت که جهانی شدن صرفاً در ابعاد مادی بشر رخ نمی‌دهد و بنیادهای نظری و فلسفی، شکل دهنده زندگی آدمی است. از بعد جهانی شدن، مذهب نیز دچار تحولاتی می‌شود و این تغییر و تحول باید طوری باشد که دین بتواند مشکلات روحی و روانی و... بشری را در عصر جدید حل کند. این بدین معنا نیست که یکی از ادیان بشری اولویت یابد و به صورت دین واحد در آید، بلکه هر کس در دنیای جهانی شده، به لطف کشف و گسترش دانش و عامل توسعه عقلانیت، می‌باید بهتر از هر کسی خالق خویش را شناخته و با ایمان و اعتقاد خویش راه تکامل بهتر خود را پیدا کند. این نکته از آثار مثبت جهانی شدن در مورد نقش ادیان است، ولی اگر دین در خدمت سیاست جهانی قرار گیرد، می‌تواند به عنوان ابزاری در خدمت اهداف سیاسی (جهانی‌سازی) باشد. دین باید جلوی تند روی‌ها و افراط‌گری دولت‌های مستبد را بگیرد. گفت‌گویی ادیان در کنار گفت‌گویی فرهنگ‌ها، می‌تواند در عصر جهانی شدن به آثار مثبتی بیانجامد و بدون اینکه هر یک دیگری را تقلیل یا تحمیل نماید.

عکس العمل جامعه جهانی

جامعه جهانی به منظور جلوگیری از هر نوع اختلاف حقوقی و سیاسی تدابیر خاصی را در قوانین موضوعه پیش بینی نموده است، مثلاً به منظور حل اختلافات جهانی در مسیر جهانی شدن امور، در ۵ دسامبر ۱۹۸۸ مجمع عمومی اعلامیه درباره «پیش‌گیری و رفع اختلاف و بحران‌هایی که می‌تواند صلح و امنیت بین المللی را تهدید کند و نقش سازمان ملل در این زمینه» را تصویب کرد. به موجب این سند، مجمع عمومی اعلام کرد که دولت‌ها باید چنان اقدام کنند که در روابط بین المللی شان از پیدایش یا تشدید اختلافات یا بحران‌ها پیش‌گیری شود. با همه این نوع اقدامات، باز حالت جبهه‌گیری سیاسی و اقتصادی در جهان رخ می‌داد. ولی جامعه بین الملل هم چنان از حرکت جمعی خود غافل نشد.

آنچه باید مورد توجه قرار گیرد، حفظ آزادی‌های فردی و اساسی است که در

میثاق‌های سازمان ملل نیز بدان تأکید شده است. این سازمان با تأکید بر میثاق‌های حقوق بشر اعلام می‌کند که پایه ریزی یک رژیم اخلاقی مستحکم بین‌المللی می‌باید بر اساس حقوق بشر انجام گیرد، لذا نقش سازمان ملل متحد در روند جهانی شدن می‌تواند راه‌ها را برای پیوستن دولت‌های کم‌منابع و رفع تردیدها و جلوگیری از آثار منفی جهانی شدن و آنارشی جهانی، هموار سازد.

نکته دیگر این است که نابرابری‌های امروز چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌المللی، لباس فرهنگی می‌پوشد و موجب پیدایش دل‌نگرانی‌هایی از سوی کشورهای توسعه نیافته می‌شود. از این‌رو، نگرانی و اضطراب در جهان، سیر صعودی یافته است. حمایت‌های فرقه‌ای، نژادی و مذهبی در حال افزایش است. مؤسسه‌های پولی و بین‌المللی، معاملات مضاربه‌ای و بیماری‌های رعب‌انگیز (مانند ایدز و سارس، جنون گاوی و...) افزایش می‌یابد و صدها مشکل زیست محیطی، افزایش دمای هوا، قحط‌سالی و خشکی، جنگ‌های تحمیلی و تجاوزات ناگهانی با لباس مشروع و... دیگر مجالی برای تفکر به جهانی شدن و آثار و پیامدهای آن باقی نمی‌گذارد. در چنین حالی کشورهای ثروتمند اصرار به گسترش روند جهانی شدن دارند و با توجه به تفاوت منابع در میان کشورهای صنعتی و توسعه نیافته، تردیدهای جدی بچشم می‌خورد، لذا این فرایند با حرکت خروشان خود قدرت تصمیم‌گیری قاطع و مستقل و مخالف جریان جهانی شدن را حتی از برخی کشورهای متمدن سلب کرده و خواه و ناخواه همه ایده‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و پارامترهای دیگر را به‌دنبال خود می‌کشد. با این همه، جهانی شدن با چالش‌هایی نیز مواجه است:

۱. واکنش‌های مردمی در قلب تمدن غرب؛
 ۲. عدم تعریف جامع از اقتصاد بدون مرز که بیش از هر چیز مد نظر جهانی شدن می‌باشند؛
 ۳. دغدغه‌های فرهنگی اقوام و ملل.
- صاحب‌نظران در ویژگی‌های برجسته فرایند جهانی شدن تقریباً اتفاق نظر دارند. گرچه در قالب‌های متفاوت ابراز می‌گردد، لیکن مضمون آنها بر مفهوم واحدی ختم می‌گردد از جمله:
- جهانی شدن به سمت نوعی دموکراسی جهان شهری در حال حرکت است که در عین حال کثرت فرهنگی و اقتصادی را نیز در بر خواهد داشت.
 - جهانی شدن فرایند توسعه سریع پیوندهای پیچیده میان جوامع و فرهنگ‌ها و افراد

در سراسر جهان است.

- جهانی شدن ظهور نوعی جامعه شبکه‌ای است که در ادامه حرکت سرمایه داری، پهنه اقتصاد، جامعه و فرهنگ را در بر می‌گیرد.^۱

از دیدگاه دیگر، جهانی شدن واژه بحث برانگیزی است که اعتراض مردم در گوشه و کناف جهان نسبت به آمریکایی شدن اقتصاد و فرهنگ را واداشته است. واقعیت این است که جهانی شدن از ظهور پدیده جهان‌خواری خیر می‌دهد.^۲ به گفته برخی کارشناسان، با روی کار آمدن محافظه‌کاران جدید در آمریکا و یا گروه «ثوکنسرواتیست‌ها» عصر جدیدی از سیاست جهان آغاز شده است. برخی مفاهیم، حاصل ارتباطات جهانی و شرایطی است که به نظر می‌رسد برای بسیار از جنبه‌های زندگی معاصر مرتبط باشد. به مفهومی دیگر، زمان و مکان به میزانی غیرمعمول و شیوه‌های سابق به هم فشرده می‌شوند.

کوتاه سخن اینکه، جهانی شدن فقط در تئوری اجتماعی مورد توجه نیست، بلکه واقعیت اجتماعی اعتبار مهم و اساسی آن محسوب می‌شود. بر طبق نظر یکی از قهرمانان قسم خورده، جهانی شدن اقتصاد معاصر؛ «واقعیت موجود در پیوستن به جریان‌های جهانی، شاید شناخت زمان در تاریخ باشد».^۳ یا آن‌طور که «دیوید هلد» در مورد جهانی شدن می‌گوید: «جهانی شدن فشرده‌گی زمان، مکان و کاهش فاصله‌ها است».^۴

دوران ما دوران جریان‌هایی است که به گونه‌ای شگفت‌انگیز با هم در تضادند. اندیشه دموکراسی لیبرال که رژی می‌بر پایه خودفرمانی مردم و حقوق برابر شهروندی است، بستر باورهای خود را بر ارزش آزادی فردی و خودشکوفایی قرار می‌دهد. بگفته «هابرماس» اصول جهان‌شمول، مقدم بر تفاوت‌های فرهنگی عمل می‌کنند (مجله کار و جامعه). کانت و روسو پتانسیل عام بشری و اندیشه احترام برابر را مد نظر قرار می‌دهند. فرهنگ‌های غیر غربی که با واقعیت‌های هژمونی جهانی رویرو شده‌اند، ناگزیرند موضعی دوگانه بگیرند: دفاع از سنت‌ها و هویت‌های خودی، و در همان حال، بررسی و تجدید نظر انتقادی در آن سنت‌ها و هویت‌ها. آدا بوزان به دکترین چند فرهنگی بیش از هم‌زیستی کشورها معتقد است. در کتاب «طرح اتحاد یک کشور جهانی» لیون گودمن به دیگران بیش از همه هشدار می‌دهد. حتی در داخل نظام‌های سرمایه داری این تردید و

۱. جعفر بیگ زاد، جهانی شدن و اثرات جهانی شدن اقتصاد و...، مجله کار و جامعه، ص ۲۰.

۲. مجله پرسمان شماره ۱۱. ۳. اوهمی ۱۹۹۵، ص ۱۵. ۴. همان.

نگرانی از آینده مجهول جهانی شدن نیز به چشم می خورد. دراماتیک ترین لحظه جنبش ضد جهانی شدن، خصوصاً در ایالات متحده، جنبشی بود که در برابر سازمان تجارت جهانی در سیاتل در اواخر نوامبر و اوایل دسامبر ۱۹۹۹ اتفاق افتاد. اگر چه از دیدگاه آنارشی این بحث قابل توجه می باشد، ولی این گونه جنبش ها در عصر جدید در واقع حاکی از یک دل شوره ای می باشد که انسان جدید با آن دست به گریبان است و بقول یاسپرس، انسان ها احساس می کنند که جنبه های عظمت گذشته در عین اعجاب و احترام، دستخوش تغییر شده است.

مخالفان جهانی شدن معتقدند که اگر چه فرصت های جدیدی در برابر جوامع بشری گشوده است، اما از وجود انحصارهای قدرت و سرمایه تأثیر پذیرفته است. به نظر این گروه، جهانی شدن نباید معطوف به ایجاد بازارهای بزرگتر و ادغام فرهنگ های ملی در فرهنگ مسلط جهانی باشد و این زمانی میسر است که هنجارها، منافع و قوانین مشترک جهانی بتواند منافع پیشرفت را به طور عادلانه در دنیا توزیع کند. مخالفان جهانی شدن معتقدند که این پدیده، ایدئولوژی و فرهنگ آمریکایی و کشورهای پیشرفته را در جهان تحمیل می کند و از طرفی ۲۰٪ مردم جهان بهره مند و ۸۰٪ بقیه متضرر می شوند، لذا دولت ها بر سر دوراهی ای قرار دارند که نه توان حرکت به جلو و نه مسیر بازگشت دارند. آنچه برای آنان اهمیت دارند تصمیم گیری عاقلانه و هوشیارانه است. بنابراین، از یک دیدگاه کلی تر باید به مسئله نگریت و معایب و مزایای جهانی شدن را بر شمرد.

رویدادهای مهم و مؤثر در روند جهانی شدن به ترتیب عبارتند از: تأسیس سازمان ملل متحد (۱۹۴۵)، انتشار کتاب دهکده جهانی از «مک لوهان» (۱۹۶۵)، تأسیس باشگاه رم (۱۹۶۸)، انتشار کتاب میراث مشترک ما از «اروید پارادو» (۱۹۶۸)، انتشار کتاب محدودیت های رشد از سوی باشگاه رم (۱۹۶۹)، همایش استکهلم درباره محیط زیست (۱۹۷۲)، پایان نظام برتون و وودز در کنفرانس پلازا (۱۹۷۵)، انتشار کتاب موج سوم از «الوین تافلر» (۱۹۷۸)، سیاست درهای باز چین «تنگ شیائوپینگ» (۱۹۷۹)، سیاست پرسترویکا و گلاستوست در شوروی سابق «میخائیل گورباچف» (۱۹۸۵)، انتشار کتاب آینده مشترک ما از «کمیسیون برانت» (۱۹۸۶)، پایان جنگ سرد و فروپاشی ابرقدرت شرق (۹۱ - ۱۹۸۹) و بالاخره اتحاد پولی یازده کشور اروپا (۱۹۹۸).^۱

۱. مرتضی والی نژاد، توسعه پایدار - جهانی شدن، مجله سیاسی - اقتصادی، ص ۱۹۷.

نتیجه

جهانی شدن فرایندی است که در دهه گذشته به اوج خود رسید و به سرعت می رود که همه ابعاد وجودی انسان را در خود تعریف سازد. اگر چه دنیای غرب از آن بیش از هر کس دیگر استفاده می برد، ولی این روندی است که در نتیجه پیشرفت های علمی بشر و انباشته شدن اطلاعات و ایجاد تکنولوژی ارتباطی پیشرفته حاصل شده و برای تمامی انسان ها فرصت های گوناگون گشوده است. امروز سرنوشت تمامی ابنای بشر بیش از پیش به هم گره خورده است و بیش از گذشته سرنوشتی مشترک پیدا کرده اند. اگر ملت ها و دولت ها بتوانند با درایت خویش، آگاهانه و هوشیارانه وارد جریان جهانی شدن شوند، از هر لحاظ بهره مند خواهند شد. در کنار مزایای مثبت آن، جهانی شدن می تواند دارای معایبی نیز باشد، از جمله اینکه می تواند فرهنگ ها و اقتصادهای محلی را در خود حل نماید و مفاهیم حقوقی و سیاسی دنیای جدید را با تعارض و تغییرات محسوسی همراه سازد. به هر حال، خود بشر این جریان و فرایند را براه انداخته و اگر مشکلی نیز بر سر راه او قرار گیرد، خود وی بهتر از هر چیز دیگری می تواند اوضاع و احوال را به نفع خویش تغییر دهد. جهان آینده جهان بسیار پیچیده ای خواهد بود و جهانی شدن آغاز ورود به عصر جدیدی در حیات انسان محسوب می شود.

منابع و مأخذ

فارسی

۱. ضیایی بیگدلی، محمدرضا، حقوق بین الملل عمومی، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۰.
۲. بیکزاد، جعفر، وهابزاده، یوسف، مقاله جهانی شدن و اثرات جهانی شدن اقتصاد و رقابت پذیری در توسعه صادرات غیرنفتی، مجله کار و جامعه، شماره ۵۰، مهر و آبان ۱۳۸۲، ص ۲۰.
۳. طباطبایی، سیدصادق، جهان رسانه و جهانی شدن، مجله پرسمان، شماره ۱۱، سال دوم، ۱۳۸۲، ص ۷.
۴. باست ژان کلود، جهانی شدن و وضعیت ادیان، مجله پرسمان، سال سوم، شماره ۱۳، ۱۳۸۲، ص ۱۰-۱۱.
۵. جهانی شدن و تغییر فرهنگی در سازمان‌ها، ترجمه بابایی بهزاد، مجله تدبیر، شماره ۱۳۸، سال ۱۴، آبان ۸۲، ص ۱۰۱-۱۰۲.
۶. کوفی عنان، پیش‌گیری از مناقشات مسلحانه، مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد در تهران، ۱۳۸۱.
۷. والی نژاد، مرتضی، توسعه پایدار - جهانی شدن، مجله سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۸۸ - ۱۸۷، ص ۱۹۲ - ۱۹۶.
۸. اندازه‌گیری شاخص‌های جهانی‌سازی، مؤسسه تحقیقات تدبیر اقتصاد، ۱۳۸۲.
۹. صانعی پور، محمود؛ استراتژی جهانی شدن (شرکت‌ها و موسسات)، مؤسسه فرهنگی، هنری بشیر علم و دانش.

انگلیسی

10. Robert Keohane and Joseph Nye (1971) Transnational Relations and World Politics, Cambridge, Mass: Harvard University Press.
11. Raymon Vernon (1971) Sovereignty at Bay: The Multinational Spread of U.S. Enterprises. New York. Basic Books.
12. Reich Robert B. (1992) The Work of Nations: Preparing Ourselves for 21th Century Capitalism. New York: Vintage Books.
13. Scholte J. A. (2000) Globalization. A Critical Interduction, ST, Martin's Press.
14. The South Commission (1990) The Challenge to the South (New York: Oxford University) P. 1.
15. Smith, T. (1994) America's Mission: The United States and the Worldwide Struggle for Democracy in the Twentieth Century, Princeton University Press.
16. Thomson, J. E. and Krasner, S. D. (1989) Global Transactions and the Consolidation of Sovereignty, Lexington M A: Lexington Books.
17. Walt K. N (1979) Theory of International Politics, Reading MA: Addison - Wesley.
18. Wood, A. (1994) North - South Trade, Employment and Equality, Oxford: Clar